

# تجلی

روایتی از زندگی سیدیحیی رحیم صفوی

نویسنده: محمدعلی آقامیرزایی

سرشناسه: آقامیرزایی، محمدعلی، ۱۳۴۹ - گردآورنده | عنوان و نام پدیدآور: یحیی: روایتی از زندگی سیدیحیی رحیم صفوی / نویسنده محمدعلی آقامیرزایی؛ ویراستار خدیجه ادهم. | مشخصات نشر: تهران: مرز و بوم، ۱۴۰۰ | مشخصات ظاهری: ۴۰۶ ص.:: مصور؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م. | فروست: کتاب پنجم: روایت؛ ۳. | شابک: ۵-۳۰-۷۳۸۴-۶۰۰-۹۷۸ | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | یادداشت: کتابنامه. | یادداشت: نمایه. | عنوان دیگر: روایتی از زندگی سیدیحیی رحیم صفوی. | موضوع: صفوی، سیدیحیی، ۱۳۳۱ - -- خاطرات | موضوع: سرداران -- ایران - خاطرات | موضوع: Generals -- Iran - Diaries | شناسه افزوده: انتشارات مرز و بوم | رده‌بندی کنگره: DSR۱۶۷۰ | رده‌بندی دیوبی: ۹۲۰۸۴۴۰/۹۵۵ | شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۴۷۱۰۵ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



## یحیی

روایتی از زندگی سیدیحیی رحیم صفوی: ۱۳۳۱، ۱۳۶۱

| محقق و نویسنده: محمدعلی آقامیرزایی |  
| مشاور و تألیف: مرتضی سرهنگی |  
| ویراستار: خدیجه ادهم |  
| مدیر هنری و طراح جلد: سعید ملک |  
| صفحه آرای: آتلیه مرز و بوم |  
| چاپ: بلاغ | چاپ اول: ۱۴۰۰ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه |  
| قیمت: ۴۴,۵۰۰ تومان |  
| شابک: ۵-۳۰-۷۳۸۴-۶۰۰-۹۷۸ |  
| کلیه حقوق متعلق به نشر مرز و بوم است. |  
| نقل از کتاب |  
| با ذکر مأخذ مجاز و هر گونه بهره‌برداری دیگر منوط به اجازه کتبی از ناشر است. |

## مواکز پخش

دفتر مرکزی انتشارات: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین،  
مجمع ناشران، طبقه اول، واحد ۴ | تلفن: ۶۶۴۸۱۵۳۱-۶۶۴۹۵۵۷۲  
فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، مجتمع ناشران فخر رازی، پلاک ۵۳  
تلفن: ۶۶۴۸۱۵۳۲ | فروشگاه اینترنتی: [shop.hdrdc.ir](http://shop.hdrdc.ir)

## ► مقدمه نویسنده

روزهای آخر سال ۱۳۹۶ بود. بوی بهار پیچیده بود توی کوچه‌ها و خیابان‌ها. بهار با بنفشه‌های خوش‌رنگش تا لب حوض خانه‌ها و کنار پیاده‌روها آمده بود. چراغ روشن دکان‌ها و قیل و قال دست‌فروش‌ها بازاری از عطر و رنگ را به حراج گذاشته بود. یکی از این روزها، وقتی داشتم توی خیابان دست‌گردی به‌طرف ساختمان «مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس» می‌رفتم، حضور بهار را از همیشه پررنگ‌تر حس کردم. درخت‌های قدیمی خیابان قد کشیده بودند به آسمان و جوانه‌های سبزشان را به رخ عابران می‌کشیدند. مدتی بود دوست عزیزم «سعید الفتی» آمده بود به این واحد فرهنگی و چند باری از من خواسته بود، سری به آنجا بزنم. می‌دانستم با مدیریت دکتر «علی محمد نائینی» تحولی در مرکز تحقیقات ایجاد شده است. رفتم به دیدنش و بعد از آن روز بهاری، پایم به مرکز باز شد. بعد از عید هم چند جلسه

با مسئول بخش مطالعات نظامی آقای «محمد جواد اکبرپور» صحبت کردم؛ قرار نوشتن کتاب نبرد توپخانه در عملیات والفجر ۸ را گذاشتیم. در همین رفت و آمدها با آقای «مرتضی قاضی» مدیر گروه مطالعات فرهنگی اجتماعی آشنا شدم و ایشان پیشنهاد تدوین کتابی بر مبنای خاطرات منتشر شده فرماندهان را داد.

با آمدن آقای نائینی یک تیم کارشناسی از نویسندگان صاحب‌نام این عرصه تشکیل شده بود. این تیم راهکارهایی را برای گسترش ادبیات دفاع مقدس پیشنهاد می‌داد. یکی از این طرح‌ها نوشتن آثاری بود که بیشتر با خواننده عام ارتباط بگیرد. بنا بود در انتشارات «مرز و بوم» کتاب‌های خاطرات شفاهی فرماندهان که فقط به کار پژوهشگران می‌آمد، با ادبیاتی ساده‌تر به آثاری خواندنی برای عموم مردم تبدیل شود. این اولین کار از نوع خودش بود. چند ماه گذشت تا کار جدی شد. برای این پروژه خاطرات «سردار شهید رحیم صفوی» را انتخاب کردند. قبلاً مرکز، کتاب خاطرات شفاهی ایشان را تا عملیات بیت المقدس و آزادی خرمشهر منتشر کرده و در دسترس عموم قرار داده بود. قرار شد این کتاب مبنای کار قرار گیرد. آقای قاضی گفت: «قرار است این پروژه چراغ خاموش جلو رود تا نتیجه آن در شورا بررسی شود.» آقای صفوی از این کار اطلاعی نداشت، برای همین امکان مصاحبه و گرفتن جزئیاتی که می‌خواستم، از ایشان فراهم نبود. این ایده را در شورای کارشناسی بررسی کرده بودند و بعد از بررسی نتیجه کار من، این شورا برای ادامه این روند یا متوقف کردنش تصمیم‌گیری می‌کرد. بعد از اینکه با آقای قاضی در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۹۷ قول و قرار رسمی گذاشتیم، کتاب خاطرات همسر ایشان<sup>۱</sup> خانم دکتر «مهرشاد شبابی» را هم گرفتیم؛ همچنین کتابی که مرکز اسناد انقلاب از آقای صفوی منتشر کرده بود، با عنوان «از جنوب لبنان تا جنوب ایران» و کتاب عکس ایشان یعنی «شوق وصال» هم بود. تحقیقات میدانی را در فضای مجازی و میان اسنادی که از ایشان

۱. مجید نجف‌پور. از جنوب لبنان تا جنوب ایران، دوجلدی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. زهرا اردستانی، همراه: روایت دکتر مهرشاد شبابی از همراهی با دکتر رحیم صفوی، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات

در دسترس بود، شروع کردم. همه را بررسی کردم و یادداشت برداشتم. حتی اسناد ساواک بعد از دستگیری برادرشان «قهرمان» و گزارش‌های ساواک دربارهٔ ایشان را دیدم و نکاتی از جمله شرح وقایع و حتی نشانی دقیق منزل را که در کتاب‌ها نبود، فیش برداری کردم. چند ماه اول به تحقیق و جمع‌آوری مطالب گذشت. در حین کار تحقیق، آقای قاضی تماس گرفت و پرسید: «با نظارت آقای مرتضی سرهنگی بر این کار مشکلی نداری؟» مرتضی سرهنگی مدیر «دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری» یکی از قدیمی‌ترین اساتید این عرصه بود و همیشه برایش احترام خاصی قائل بودم. گفتم: «نه، هرچه ناظر پخته‌تر و استادتر، خروجی این کار بهتر.»

فصل اول را نوشتم و یک روز به دفتر آقای سرهنگی رفتم. ایشان کار را گرفت و بعد از یک هفته برگرداند و گفت: «این کار قابل قبول است؛ اما باید کاری بهتر ارائه بدهیم.» نکاتی را در باب شروع جذاب هر فصل، ورود خوب به فصل‌ها و خروج از آن‌ها و بازگشت به گذشته با حلقه اتصال‌های قوی، برایش گفتم و کار را برگرداند تا بازنویسی کنم. قرار گذاشتیم هفته‌ای یک جلسه روزهای دوشنبه سر ساعت چهار، نوشته‌های مرا بررسی کنیم و از آن‌ها کلمه‌کلمه با هم بخوانیم و جلو برویم. پذیرفتم و دوباره نشستم به نوشتن.

هفته بعد ساعت چهار سر قرار رفتم. کار را خواندیم و ایشان دوباره گفت فصل اول باید بازنویسی شود. چهار هفته این روند طول کشید. هر بار من به مقصود ایشان دربارهٔ جذابیت کار با وجود استناد دقیق، بیشتر پی می‌بردم و با آنچه در ذهن داشت بیشتر آشنا می‌شدم. جلسه چهارم خانم «محبوبه عزیزی» همکار آقای سرهنگی در «کتابخانه تخصصی جنگ حوزه هنری» که به تازگی کتاب سیاه‌چال مستر را به همین روش با ایشان پیش برده بود، خواست تا در این جلسات حاضر شود. پذیرفتم و از جلسه پنجم ایشان هم به ما پیوست.

وقتی فصل اول را آقای سرهنگی پذیرفت، شکل کلی کار برایش ترسیم شد. از فصل دوم به بعد کار شتاب گرفت و با ورود به دنیای کودکی آقارحیم چنان به شوق آمدم که با پیشنهاد آقای سرهنگی هفته‌ای سه جلسه برای خوانش متن‌ها زمان گذاشتیم.